

اجرای احکام دادگاه‌های خارجی به وسیله دادگاه‌های ایالتی و فدرال آمریکا

نوشته: ادوایر- برنشتاین، ریستائو
ترجمه: محمدجواد میرفخرایی

اشاره:

مقاله‌ای که از نظرتان می‌گذرد توسط دو تن از وکلای آمریکایی، به‌عنوان یک کار تحقیقاتی و برای استفاده در بعضی از دعاوی ایران در محاکم آمریکایی به رشته تحریر در آمده است و به‌همین جهت حاوی نکات اختصای و مرتبط با دعاوی مذکور بوده و پاره‌ای از مقررات خاص ایالتی یا فدرال یا رویه‌های مورد عمل محاکم را با ذکر جزئیات آنها مورد بحث قرار داده است. از آنجا که قسمت‌های مزبور برای خوانندگانی که با خصوص مورد دعاوی یاد شده آشنایی نداشتند قابل استفاده نبود، لذا فقط مباحث عمومی مقاله با کمک هیأت تحریریه مجله استخراج گردید و سپس به‌نحوی که ملاحظه می‌فرمایید، به‌دست چاپ سپرده شد.

ذکر این نکته را لازم می‌دانند که به‌لحاظ پیچیده بودن متن انگلیسی کوشش فراوان شد تا از ترجمه و انتقال مفاهیم با زبانی روان صورت گیرد که البته این کوشش به‌ویژه در پاره‌ای موارد با موفقیت چندانی روبه‌رو نبوده است.

امید است که خواننده گرامی، به انگیزه مطالعه و آشنایی با مطالب حقوقی مندرج در این مقاله، از اینگونه کاستی‌ها چشم‌پوشی نماید.

مقدمه

هدف از نوشتن این مقاله بررسی امکانات اجرای احکام مالی¹ علیه ایران توسط دادگاه های ایالت متحده آمریکا و به خصوص نیویورک است. از دیدگاه این مقاله، حکم خارجی عبارت است از رأی نهایی ناظر به حقوق مشخص یا طرفین دعوی که از طرف دادگاه یا دیوان² خارج از ایالات متحده صادر گردیده باشد.

به طور کلی، دادگاه های آمریکایی به همان اندازه ای که برای احکام صادره از ایالات داخلی آمریکا اعتبار قائلند، احکام صادره از کشورهای خارجی را معتبر می‌شناسند؛ ولو اینکه به موجب اصل مندرج در قانون اساسی ناظر به «اعتبار و تمامیت احکام»،³ قانوناً ملزم به رعایت این امر نیستند. اصل مزبور چنین مقرر می‌دارد: «رأی معتبری که به وسیله دادگاه کشور خارجی، پس از محاکمه عادلانه و استماع دلایل طرفین دعوی صادر گردیده

1. Money Judgments: منظور احکامی است که به موجب آن،

محکوم به پرداخت مقداری پول باشد. (م.م)

2. Tribunal: معمولاً به مراجع رسیدگی غیر از محاکم دادگستری اطلاق می‌شود، از قبیل داور.

3. Full Faith and Credit Clause.

است، در حدي که مربوط به طرفين مستقيم دعوي و نيز علت اصلي دعوي باشد، مورد قبول قرار گرفته و معتبر تلقي مي‌شود». معمولاً رأي صادره (از محکمة خارجي) در صورتي معتبر است که:

الف - کشور محل صدور حکم، صلاحيت رسيدگي قضايي نسبت به مورد را داشته باشد.

ب - روش معقولي براي ابلاغ اخطار يه‌ها معمول گرد يده و به اشخاص ذي‌ربط، فرصت مناسبي براي استماع دلايل و مدافعات آنها داده شده باشد.

ج - حکم به‌وسيلة دادگاه صلاحيتدار صادر گرديده باشد.

د - حکم با رعايت کلیة شرايطي صادر شده باشد که از طرف کشور مرجع صدور آن براي اعمال صحيح اقتدار (قضايي)، ضروري شناخته شده است.

بنابراين حکم خارجي معمولاً علي‌رغم اشتباهات قانوني يا ماهوي مورد ادعا، قطعي تلقي خواهد شد.

بررسی بیشتر موضوع مستلزم این است که بین عناوین «شناسایی»⁴ و «اجرای»⁵ يك حكم تفكيك قائل شويم، با این توضیح که يك حكم خارجي وقتي معتبر شناخته مي شود که آثار مترتبه بر آن، در کشور محل صدور حكم از حیث اصحاب و موضوع دعوي و مسائل مرتبط دیگر، در کشور خارجي نیز پذیرفته گردد، و موقعی به مورد اجرا گذاشته مي شود که علاوه بر معتبر شناخته شدن، متضمن اعطای خواسته مشخصی نیز به محکوم له (حكم خارجي) باشد. بنابراین قبول اعتبار برای حكم، شرط مقدم بر اجرای آن است.

یکی از مصادیق حكم معتبر غیرقابل اجرا موردي است که خواننده اي که در دعوي اصلي، حكم به نفع او صادر گردیده است، به همان حكم به عنوان «مانع» برای طرح مجدد توسط خواهان و مستند به همان علت دعوي اولیه (که رد شده)، استناد نماید. البته برخلاف حقوق آمریکا در مورد احکام خارجي، (معمولاً) علت دعوي در

4. Recognition: شاید از نظر حقوقی ترجمه این واژه به «معتبر شناختن» دقیقتر باشد، ولی در اصطلاح و افواه حقوقدانان ما «شناسایی»، عنوان مانوستری است. (م.)

5. Enforcement.

حکم ادغام نمی‌شود (یعنی حکم، متعرض علت دعوی و مبنای آن نمی‌گردد)؛ به‌نحوی که خواهان محکوم‌له مخیر است که (در مقام درخواست اجرای حکم)، به خود حکم صادره و یا علت و مبنای اصلی دعوی توسل جوید.⁶ مسأله اساسی که یک دادگاه آمریکایی باید به آن برسد، عبارت است از اینکه آیا برای حکم خارجی اعتبار قائل گردد یا خیر؟ همین که دادگاه به این نتیجه رسید که حکم معتبر می‌باشد، عیناً مانند احکام صادره در ایالات داخلی به مورد اجرا گذارده خواهد شد.

مقاله حاضر کوششی است به‌منظور روشن ساختن تصویر کلی محیط بر قبول و اجرای احکام مالی خارجی. برای نیل به این هدف به بررسی این مسائل خواهیم پرداخت: رویه‌ها و خطی‌مشی‌های اساسی مربوط به شناسایی احکام خارجی، بررسی این موضوع

6. ظاهراً منظور نویسنده آن است که چون حکم اشاره‌ای به مبنا و علت دعوی ندارد، بنابراین محکوم‌له چنین حکمی، در مقام اجرای آن در یک کشور خارجی، هم می‌تواند درخواست اجرای حکم را از این جهت که متضمن استحقاق او در دریافت محکوم‌به است، خواستار شود و هم می‌تواند با استناد به علت و مبنای ادعای خود، طرح دعوی کند و به حکم صادره از محکمه خارجی به‌عنوان یکی از ادله استحقاق خویش، توسل جوید. (م. ۰)

که آیا قانون ایالت نیویورک در این مورد قابل اجرا می‌باشد یا خیر؟ و بالاخره بررسی عوامل مربوطه هنگام اخذ تصمیم در جهت شناسایی احکام خارجی؛ که مبحث اخیر خود در دو بخش مورد بحث قرار خواهد گرفت: نخست عواملی که (در حین رسیدگی به درخواست اجرای حکم خارجی) به منصفانه بودن حکم صادره در هر مورد خاص مرتبط نمی‌گردند، و دیگر عواملی که برعکس، با منصفانه بودن حکم نیز ارتباط دارند.

1- (مبانی نظری یا) خط‌مشی‌های اساسی در مورد شناسایی احکام خارجی

دادگاه‌های انگلوساکسون تا به امروز این رویه واحد را اتخاذ کرده‌اند که به استثنای موارد خاصی، احکام کشورهای خارجی در صورت طرح (درخواست اجرای آنها)، نباید در دادگاه محلی مجدداً مورد رسیدگی ماهوی قرار گیرند. به‌منظور توجیه این رویه، دادگاه‌ها معمولاً به یکی از دو دکتترین زیر متوسل شده‌اند: دکتترین «نزاکت قضایی» و دکتترین «الزام قانونی احکام خارجی»، که به‌ترتیب بیشتر در آمریکا و انگلستان مورد عمل و استناد قرار گرفته‌اند. در اینجا نیازی به ورود در بحث تفصیلی و تطبیق این دو نظریه با یکدیگر نیست؛ فقط به این مقدار بسنده می‌گردد که هر دو دکتترین مزبور تنها به نتیجه حاصله نظر دارند و به تشریح آن نمی‌پردازند. «نزاکت» که واجد معنایی وسیع و غیرمشخص می‌باشد، در این رابطه فقط از این اهمیت برخوردار است که قواعد تعارض قوانین مرجع رسیدگی را تبیین می‌نماید. دکتترین الزام قانونی نیز مشعر بر این است که حکم معتبری که

در رابطه با مبلغی معین صادر گردیده است، برای محکوم علیه نسبت به پرداخت محکوم به، ایجاد يك الزام قانونی می‌کند که توسط دادگاه به اجرا گذاشته خواهد شد. ولی در تدوین این قاعده، درباره اینکه چرا از يك حکم خارجی این «الزام قانونی» ناشی می‌شود و یا اینکه چرا این «الزام» توسط دادگاه اجرا می‌گردد، هیچگونه توضیحی داده نشده است؛ ضمن اینکه هر دو دکترین درباره علت وجود استثنائاتی بر روش معمول اجرا نیز سکوت اختیار کرده‌اند.

نظر به اینکه توضیحات و توجیحات (در مورد لزوم اجرای احکام بیگانه)، غیرکافی است، لذا برای کشف مبانی حقیقی تصمیمات دادگاه‌ها، ناگزیر باید به ماورای استدلال ظاهری محاکم نظر افکنیم. در نتیجه و پایان این تلاش با چیزی جز دکترین «اعتبار قضیه محکوم‌بها» مواجه نخواهیم شد. به موجب این دکترین، «نظم عمومی ایجاب می‌نماید که دعوی در نقطه‌ای به پایان برسد و طرفین متداعین مأخوذ و مکلف به رعایت نتیجه دعوی باشند و موضوعاتی که يك بار مورد رسیدگی قضایی

قرار گرفته‌اند، برای همیشه نسبت به اصحاب دعوی مختومه و فیصله یافته تلقی کردند». این نتیجه از آنجا به دست می‌آید که فلسفه وجودی «قضیه محکوم‌بها» به‌یقین، هم در مورد احکام داخلی و هم در خصوص احکام خارجی هر دو صادق است. از طرفی این دکترین در سیستم «کامن‌لو» آنچنان ریشه‌دار و اساسی است که علی‌القاعده و قهراً می‌بایست (برای مدت‌ها) افکار قضات رسیدگی‌کننده را در هنگام مواجهه با مسأله اجرای احکام خارجی، به‌خود مشغول داشته باشد. کوتاه سخن و به بیانی ساده‌تر آنکه باید گفت توضیح و توجیه قانع‌کننده‌تری جز اینکه احکام مزبور معمولاً و عملاً به اجرا گذاشته می‌شوند، وجود ندارد.

به‌رحال قاعده قضیه محکوم‌بها «در حقیقت رویه و خط‌مشی موافق با اجرا و قبول اعتبار برای احکام کشورهای خارجی است. در حالی که در پاره‌ای موارد انتخاب خط‌مشی‌های دیگر، محاکم را به نتیجه و موضع دیگری سوق داده است. ما این قبیل عوامل و رویه‌های همپایه را بعداً مورد بررسی قرار خواهیم داد. در

اینجا به همین قدر اکتفا می‌کنیم که آنها را بر شمردیم. شاید مهمترین این خط‌مشی‌ها اصل «عمل متقابل» باشد؛ توضیح اینکه تمایل به قطعی تلقی شدن احکام صادره از آمریکا در تمام دنیا، این فکر را تقویت نمود که راه حصول به این هدف این است که برای احکام صادره از یک کشور خاص همان اندازه اعتبار و ارزش قائل شویم که متقابلاً محاکم آن کشور برای آرای صادره از آمریکا قائل می‌باشند. خط‌مشی «عمل متقابل» در مقیاس محدودی توسط دادگاه عالی در دعوی هیلتون علیه گایوت⁷ پذیرفته شد.

خط‌مشی دیگری که بعضاً اصل «قضیه محکوم‌بها» را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، وجود این حساسیت است که آیا محاکم در رسیدگی خود، عدالت را در مورد اصحاب دعوی رعایت نموده‌اند؟ بر این اساس است که دادگاه‌های انگلیسی و آمریکایی مکرراً و معمولاً از طریق اظهارنظر قضایی اعلام داشته‌اند که برای احکام صادره از کشورهای خارجی در صورتی که مغایر با اصول عدالت طبیعی و یا ناشی از تقلب

7. Hilton V. Guyot.

باشند، اثر قطعی نخواهند شناخت. اینگونه اظهارات نمایانگر این است که قضات دریافته‌اند دنیا مجموعه‌ای است از کشورها با سیستم‌های قضایی مختلف که هر کدام از اجرای احکامی که با برداشتهای اساسی آنها از حق و ناحق در تعارض است، اکراه دارند.

خطمشی سوم که اعمال اصل «اعتبار امر مختوم» را محدود می‌کند و در حقیقت به مقایس وسیعی مکمل خطمشی قبلی است، علاقه طبیعی یک کشور به حمایت اتباع و سازمانهای خود می‌باشد؛ با این توضیح که هرچند دادگاه‌های آمریکایی و انگلیسی قطعاً مایل نیستند به نفع اتباع خود و به زیان اصحاب خارجی دعوی، تبعیض قائل شوند ولی در عین حال از اجرای حکم صادره از محکمه خارجی نیز که آشکارا حقوق یکی از اتباع آنها را نقض نموده است، امتناع می‌ورزند. همین سرنوشت در انتظار حکمی خارجی خواهد بود که در صدور آن، قوانین مرجع رسیدگی رعایت نگردیده و یا با قواعد نظم عمومی آنها در تعارض باشد. خطمشی سوم نیز تا حدی مبتنی بر تفاوت‌هایی است که در حال حاضر

بین قوانین و سیستم‌های قضایی ملل مختلف جهان موجود می‌باشد.

هرچند خط‌مشی‌های همپایه مذکور در حال حاضر از اساس محکمی در حقوق انگلیس و آمریکا برخوردارند اما از بیان مطالب یاد شده نباید چنین نتیجه گرفت که عوامل و ملاحظات مورد بحث، تنها ملاحظاتی هستند که می‌توانند اصل «اعتبار قضیه محکوم‌بها» را مخدوش و آن را از کلیت خود خارج نمایند. زیرا تحولات جهانی و بروز شرایط نوین و نیازهای جدید، یقیناً پیدایش خط‌مشی‌ها و عوامل جدیدی را اقتضا می‌نماید که چه بسا اصل «قضیه محکوم‌بها» را نیز تحت تأثیر قرار دهند.

2- قانون نیویورک

آنچه که در این مرحله بدیهی به نظر می‌رسد این است که دعوی که به منظور شناسایی و تنفیذ یک حکم خارجی، در محاکم فدرال نیویورک اقامه گردد، احتمالاً به موجب قانون نیویورک مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت؛ در صورتی که اگر دعوی مزبور در دادگاه ایالتی طرح شود، تحت حکومت قانون ایالتی رسیدگی

خواهد شد. بنابراین بجا است که در این مرحله درباره قانون نیویورک بحث نماییم.

از سال 1970 ایالت نیویورک «قانون وحدت عمل در مورد شناسایی احکام مالی کشور خارجی» را تصویب نموده است. قانون مزبور که در حال حاضر توسط یازده ایالت - از جمله نیویورک و کالیفرنیا - پذیرفته شده است، در حقیقت کوششی در جهت ایجاد قانون واحد در رابطه با شناسایی احکام مالی کشورهای خارجی در ایالات مزبور می‌باشد.

در قانون مذکور ضمن تعریف حکم خارجی⁸ و موارد اعمال آن، احکام خارجی عموماً قابل اجرا شناخته شده‌اند، مگر اینکه خلاف آن تصریح گردیده باشد. قانون فوق‌الذکر همچنین مقرر می‌دارد که سکوت قانون نسبت به موارد خاص، به منزله عدم جواز شناسایی احکام خارجی نخواهد بود.

8. بند ب ماده 5301: «منظور از حکم خارجی، هر حکم صادره از کشور خارجی، به استثنای احکام مربوط به مالیاتها، جرایم نقدی، یا مسائل مربوط به نکاح و یا خانواده، مبنی بر رد یا قبول دریافت مبلغ معینی پول می‌باشد».

به موجب قانون مذکور در صورتی که احکام خارجی تحت سیستمی صادر شده باشند که بی‌طرفی دادگاه و یا تشریفات دادرسی متناسب با مقتضیات دعوی و یا جریان صحیح قانونی را تأمین نذموده باشد، معتبر و قابل اجرا نخواهند بود. همچنین حکم صادره از محکمه‌ای که فاقد صلاحیت شخصی⁹ نسبت به خواننده است، معتبر شناخته نخواهد شد.

علاو بر موارد فوق‌الذکر، در قانون مزبور سایر جهات عدم اعتبار آرای محاکم خارجی به این شرح آمده است: فقدان صلاحیت موضوعی،¹⁰ نقض ابلاغ اوراق اخطار و احضار، حکم حاصله از تقلب، تعارض مبنای دعوی (که به موجب آن رأی صادر گردیده است) با نظم عمومی ایالت نیویورک، تضاد حکم خارجی با رأی قطعی و نهایی دیگر، مخالفت دادرسی انجام شده با قراردادی که طرفین قبلاً منعقد کرده و به موجب آن برای حل اختلاف مورد بحث، طریقی دیگر را پیش‌بینی نموده‌اند، و

9. Personal Jurisdiction.

10. Subject matter Jurisdiction: ظاهراً منظور نوعی صلاحیت ذاتی به اعتبار نوع دعوی است؛ مانند دعاوی دولتی که ذاتاً در صلاحیت محاکم خاصی هستند.

بالاخره در صورتی که صلاحیت دادگاه اصلی، ناشی از ابلاغ واقعی اوراق قانونی بوده و حال آنکه دادگاه مزبور (اصولاً) مرجع نامتناسبی برای رسیدگی باشد.

در این مبانی صلاحیت شخصی که می‌بایستی از طرف دادگاه رسیدگی‌کننده (مرجع ثانوی برای اجرای حکم) مورد قبول واقع گردد، ذکر شده‌اند که عبارتند از: ابلاغ واقعی به خواننده در محدوده قضایی کشور خارجی، حضور داوطلبان خواننده در جلسات محاکمه که خواه به منظور حفظ اموال توقیف شده باشد و یا برای ایراد به صلاحیت دادگاه نسبت به مورد، وجود قراردادی مقدم بر شروع دادرسی که به موجب آن خواننده صلاحیت دادگاه خارجی را جهت رسیدگی به موضوع متنازع‌فیه پذیرفته باشد، اقامت شخص خواننده در کشور خارجی و یا در صورتی که خواننده، شخص حقوقی باشد، وجود مرکز اصلی تجاری او در آن کشور و یا تحصیل شخصیت حقوقی خواننده به هر صورت در کشور مذکور، خواننده در کشور خارجی دفتر کار داشته و علت اقامه دعوی و دادرسی ناشی از فعالیت تجاری خواننده در آن دفتر باشد و

یا اینکه خواننده در کشور خارجی وسیله نقلیه و یا هواپیمایی را اداره (و از آن استفاده) می‌کرده است که علت اقامه دعوی نیز ناشی از همین اداره (و بهره‌برداری) باشد. باید توجه داشت که مبانی صلاحیت، منحصربه‌فرد فوق‌الذکر نیست و قانون مزبور دادگاه را مخیر نموده است تا موارد دیگری را نیز برای احراز صلاحیت بپذیرد.

بالاخره قانون مزبور، توقیف عملیات اجرایی را در صورتی که خواننده تقاضای پژوهش خود را مطرح کرده و یا قصد طرح آن را در دادگاه کشور خارجی داشته باشد، تجویز نموده است. در این گونه موارد بار اقامه دلیل برای اینکه بر دادگاه خارجی معلوم نماید که از حکم بدوی پژوهش خواسته شده و این جریان چه مدتی طول خواهد کشید، برعهده خواننده است.

در این رابطه آنچه که از ملاحظه آرای صادره از محاکم نیویورک مستفاد می‌گردد این است که ایالت نیویورک از دیرباز یکی از آزاداندیشترین قلمروهای قضایی موجود در ایالات متحده در رابطه

با اجرای احکام صادره از محاکم بیگانه بوده و هنوز هم این ویژگی را حفظ نموده است. یقیناً متجاوز از پنجاه سال پیش دادگاه پژوهشی نیویورک این شرط را که قابل اجرا بودن احکام خارجی در نیویورک مستلزم اثبات وجود «رفتار متقابل» می‌باشد، لغو نمود (دعوی جانسون علیه کمپانی ترانس آتلانتیک)؛ توضیح این‌که رعایت شرط مزبور پیش از این توسط دیوان عالی آمریکا در دعوی هیلتون علیه گایوت (1895) به دادگاه‌های فدرال تحمیل شده بود. دادگاه نیویورک در این رابطه چنین استدلال نمود که دکترین فدرال مزبور، صرفاً قاعده‌ای در رابطه با ادلة اثبات دعوی است و لذا نمی‌تواند برای محاکم ایالتی لازم‌الاتباع باشد.

بیان «قاضی کاردوزو» در دعوی لوکس علیه استاندارد اویل کمپانی نیویورک (1918) که غالباً مورد استناد سایر قضات آمریکایی نیز قرار گرفته است، به‌خوبی موضعگیری دادگاه‌های نیویورک را در قبال حقوق ناشی از قوانین خارجی و احکام صادره از محاکم بیگانه نشان می‌دهد:

«دادگاه‌ها از این اختیار برخوردار نیستند که به دلخواه دادرسان رسیدگی‌کننده خود از اجرای يك حق خارجي به بهانه رعایت مفهوم تجریدی مصلحت و یا عدالت استنکاف ورزند. دادگاه‌های آمریکایی فقط در صورتی درهای خود را بروی متقاضیان اجرای حکم خارجي خواهند بست که مساعدت آنها به نقض بعضی از اصول اساسی عدالت، مفاهیم متداول و تثبیت شده اخلاق حسنه و همچنین برخی از سنت‌های جاافتاده در مورد خیر و صلاح عمومی، منتهی گردد».

از طرفی دیگر خطمشی ثابت ایالت نیویورک در قبال اجرای احکام خارجي در رأی صادره از دعوی کوانز علیه تیکون در گوپالپ و پیدپر کمپانی به شرح زیر خلاصه گردیده است:

اعتبار و نفوذی که می‌بایستی برای حکم صادره از محکمه خارجي قائل گردید، صرفاً موکول و منوط به نظر هر کشور مستقل خارجي است... و قاعده کلی مورد اجرا در این ایالت (نیویورک) به صورت زیر تثبیت گردیده است: در صورتی که

بر مبنای حکم صادره از محکمه خارجی،
دعوایی در محاکم این ایالت مطرح گردد،
محاکم ما می‌بایستی حکم مزبور را قطعی
تلقی نمایند و آن را از نظر ماهوی قابل
رسیدگی مجدد ندانند؛ مگر آنکه به علت
وجود استثنائات کاملاً شناخته شده‌ای،
یعنی به لحاظ اعمال تقلب و خدعه در صدور
حکم و یا منافی بودن حکم صادره با نظم
عمومی این ایالت و یا فقدان صلاحیت
محکمه خارجی، امکان شناسایی حکم خارجی
وجود نداشته باشد.

3- عواملی که هنگام اخذ تصمیم در مورد شناسایی احکام خارجی، مورد نظر قرار می‌گیرند

نظر به اینکه در غالب قلمرو های
قضایی مقررات مدونی راجع به شناسایی
احکام خارجی وجود ندارد و هیچ قانون
فدرالی نیز در این مورد قابل اعمال
نمی‌باشد، لذا ضروری است درباره عواملی
که محکمه هنگام اخذ تصمیم در مورد
شناسایی و یا عدم شناسایی رأی صادره از
دادگاه بیگانه مورد توجه قرار می‌دهد،
بحث نماییم. برای سهولت در انجام این

بحث، کشور صادرکننده حکم را «کشور الف» و کشوری را که در مورد شناسایی و اجرای حکم مزبور رسیدگی و اتخاذ تصمیم می‌کند، «کشور ب» می‌نامیم:

الف - عواملی که ارتباطی با منصفانه بودن حکم خارجی در مورد خاص ندارند.¹¹

1- حقوق بین‌الملل

نخستین مسئله این است که آیا مفاهیم نوین پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل، اعتبار و پذیرش احکام خارجی را ایجاب می‌نماید؟ ادای پاسخ دقیق مستلزم این است که بدانیم در این مورد قاعده عرفی و یا تعهد ناشی از معاهده، کدام یک حاکم است. بدیهی است که در این مورد هیچ عرف شناخته شده حقوق بین‌الملل مبنی بر اینکه یک کشور ملزم به معتبر شناختن هر رأی خارجی می‌باشد، وجود ندارد. رویه اکثریت کشورها مبنی بر عدم شناسایی احکام خارجی در صورت فقدان

11. ظاهراً منظور این است که در بررسی یک حکم خارجی، عوامل متعددی ملحوظ اند؛ منتهی این دسته از عوامل، فارغ از بررسی منصفانه یا غیرمنصفانه بودن رأی هستند و در مداخله دادن آنها، دادگاه به منصفانه بودن حکم خارجی نظر ندارد. (م.)

معاهده، نمایانگر عدم وجود قاعده عرفی در خصوص مورد نیز می‌باشد.¹² به علاوه هرچند که در مورد شناسایی آرای دادگاه های خارجی چندین معاهده دوجانبه و یا حتی چندجانبه وجود دارد، اما ایالات متحده طرف هیچ یک از معاهدات مزبور نبوده و این خود بدین معنی است که دادگاه های آمریکایی در تصمیمات خود در باره اعتبار احکام خارجی، مقید و مأخوذ به هیچ یک از مقررات جامعه بین‌المللی نیستند.

2- دکترین عمل حاکمیت دولت¹³

دکترین دومی که می‌توان برای مکلف شناختن محاکم آمریکایی به شناسایی آرای قضایی خارجی بدان استناد نمود، دکترین عمل دولت است. در این مورد رئیس دیوان

12. زیرا اگر قاعده عرفی وجود داشت، در غیاب معاهده، به استناد همان قاعده عرفی، حکم خارجی را معتبر می‌شناختند. (م.)

13. Act of State Doctrine.

عالي در دعوي آندرهيل عليه هرناندز¹⁴
چنين اظهارنظر نموده است:

«نظر به اينکه هر کشور مستقلي
ملزم است به استقلال ساير کشورهاي
مستقل احترام بگذارد، محاکم يك
کشور در مورد اعمال دولت ديگري که
در قلمرو ارضي خود انجام داده
است، به داوري نخواهند نشست و
جبران خسارات ناشي از اين اعمال
ميبايستي از طرق ممکن و مورد عمل
فيدماين خود دولتهاي مستقل صورت
گيرد».

ديوان عالي اخيراً در شرايط
متفاوتي، ضمن رأي بحثانگيز خود در
دعوي بانك بين المللي كوبا عليه
ساباتينو،¹⁵ دكترين مزبور را مورد
تأييد مجدد قرار داد. دادگاه در اين
رأي، توقيف بلاعوض محموله شكر توسط دولت
كوبا را مصداقي از اعمال حاكميت دولت
مزبور دانست که مشروعيت آن نمي تواند از
طرف يك دادگاه آمريكايي مورد ترديد و

14. Underhill V. Hernandez.

15. Banco Nacional de Cuba V. Sabbation.

اعتراض قرار گیرد. هرچند دکترین مزبور در حقوق بین‌الملل و یا حقوق اساسی صریحاً ذکر نگردیده ولی از جمله مفاهیم اصولی حقوق اساسی است؛ زیرا به موجب اصل تفکیک قوای سه‌گانه، بررسی قضایی در مورد اعمال حاکمیت دولت دیگر در قلمرو خودش، به منزله مداخله در حیطه اختیارات قوه مجریه تلقی خواهد گردید.

گرچه از جهت نظری می‌توان قبول ادعای صالح بودن دادگاه (صادرکننده حکم خارجی) را از مصادیق اجرای عمل حاکمیت دولت (از جانب کشور متبوع آن دادگاه) تلقی نمود، اما چنین به نظر می‌رسد که اغلب احکام خارجی، آن طور که از عبارت «عمل دولت» مذکور در رأی ساباتینو و در «تجدیدنظر در قانون» مستفاد می‌گردد، مشمول دکترین عمل حاکمیت دولت نمی‌گردد.

دادگاه استیناف در دعوی ساباتینو چنین رأی داد که نظر به اینکه آرای دادگاه عموماً متضمن حل و فصل اختلافات خصوصی بوده و معمولاً منعکس‌کننده سیاست عالیة دولتها نیستند، لذا عمدتاً در عداد اعمال حاکمیت دولت طبقه‌بندی نمی‌شوند.

در این مورد قانون تجدیدنظر روابط

خارجي، عمل حاکمیت دولت را به عنوان عملی تعریف می‌نماید که متضمن مصالح عمومی یک دولت است؛ مصالحی که فوق منافع دیگر دولت از حیث تأمین وسائل و مقدمات لازم برای رسیدگی به اختلافات در قلمرو خود می‌باشد. ملاک تمیز عمل حاکمیت دولت، ماهیت عمل انجام شده است، نه اینکه کدام یک از سه قوه، عمل مزبور را انجام داده است؛ ضمن اینکه رسیدگی قضایی (و صدور حکم از طرف) دادگاه را نمی‌توان مجرای معمولی دانست که یک دولت از طریق آن برای تحقق مصالح عالییه و اساسی خود اقدام می‌کند. برای مثال: در دعوی مسؤولیت مدنی اقامه شده از طرف آقای X علیه آقای Y، دادگاه دولت الف رأی خود را در مورد استحقاق آقای X نسبت به دریافت مبلغ معینی بابت خسارات وارده صادر می‌نماید. بدیهی است که این رأی را نمی‌توان عمل حاکمیت دولت (الف) محسوب نمود... در حالی که اگر دولت الف از طریق اعمال قدرت عالییه خود، مالکیت یک شبکه برق عام‌المنفعه را تحصیل نماید، تحصیل این مالکیت و اعمال

تصرف در آن، یکی از مصادیق اعمال حاکمیت دولت است.

به نظر می‌رسد که اگر هدفهای مورد نظر از دکترین عمل حاکمیت دولت در چارچوب حکم صادره در رابطه با یک قرارداد و یا حکم مربوط به پرداخت خسارت مدنی تجزیه و تحلیل گردد، این هدف دکترین مزبور تا جایی که مصالح اصحاب دعوی را تأمین می‌نماید، اهداف دیگر آن را که عبارت از جلوگیری از تعارض آنرا در سطح بین‌المللی و ایجاد امنیت در معاملات بین‌کشورها و تشویق تجارت و مسافرت است، تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. بدیهی است اثر فوق‌العاده‌ای که ملی کردن یک صنعت توسط یک دولت بر جامعه تجارت بین‌الملل می‌گذارد؛ با اثر ناشی از یک حکم ضرر و زیان که منحصراً اشخاص معدودی را دربرمی‌گیرد، قابل مقایسه نیست. علی‌هذا در مقام رسیدگی به تقاضای اجرای حکم خارجی، ادعای مستند به دکترین عمل حاکمیت دولت، عموماً باید مردود اعلام گردد.

3- دکترین نزاکت قضایی¹⁶

دکترین دیگری که ممکن است در مسئله شناسایی احکام خارجی - بدون ورود در ماهیت حکم صادره - ملحوظ نظر قرار گیرد، دکترین نزاکت قضایی است. دکترین مزبور نه به معنای الزام مطلق است و نه به مفهوم احترام و حسن نیت محض؛ بلکه عبارت است از اجازه و تنفیذ یک دولت در مورد شناسایی اقدامات تقنینی، اجرایی و یا قضایی دولتی دیگر در داخل قلمرو ارضی خود، با توجه به دو عنصر تکلیف بین‌المللی آن و تسهیل (روابط) بین‌المللی (ناشی از آن) و همچنین با عنایت به مصالح و حقوق اتباع خود و یا سایر افرادی که در پناه قوانین آن کشور قرار دارند.

مفهوم رعایت نزاکت برای اولین بار در نوشته‌های «گروسیوس» و «واتل» که بین قواعد ناشی از حقوق طبیعی و احکام حقوق موضوعه تفکیک قائل شدند، مشاهده می‌گردد. حسب نظریات ایشان برخلاف حقوق طبیعی، حقوق موضوعه قابل تغییر و متکی به اداره ملت‌ها است. براساس همین

16. Comity.

نظریه بود که نویسندگان آمریکایی، بویژه «استوری»¹⁷ تعهدات ناشی از حقوق و امتیازات ناشی از نزاکت را از یکدیگر تفکیک نمودند. دیوان عالی برای نخستین بار در دعوی بانک آگوستا علیه ارل¹⁸ این تفاوت را پذیرفت و در رأی خود اصل «نزاکت» را به عنوان بخشی از حقوق موضوعه ملل، مورد شناسایی قرار داد. علی‌رغم مطالب فوق‌الذکر باید گفت که دکترین نزاکت به عنوان راهنمای شناسایی احکام خارجی، واجد نقایص غیرقابل جبرانی است؛ زیرا همانطور که به درستی به این نکته توجه شده است، حسب تعریف، نزاکت فقط حاکی از این است که «حکم خارجی وقتی معتبر شناخته می‌شود که برای آن چنین اعتباری ملحوظ گردد». بی‌فایده بودن این اصطلاح را شاید بتوان از کاربرد کم آن در توجیه و استدلال آرای صادره در دعاوی اخیر مشاهده نمود. معذک هرچند دکترین نزاکت به قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده در اخذ تصمیم کمک مؤثری نمی‌نماید، اما به هر تقدیر

17. Story.

18. Bank of Augusta V. Earle.

گرایش مطلوب محاکم آمریکا را به معتبر شناختن آرای صادره از دادگاه های خارجی که مستقلاً قابل اعتراض نیستند، نشان می دهد. مفاهیم دکترین نزاکت، وقتی که (صحت و) منصفانه بودن يك رأي مورد توجه کافي قرار می گیرد، موجب تقلیل اختلافات میان ملت ها، صرفه جویی در مصرف امکانات قضایی و امنیت تجارت بین الملل که اهداف مورد نظر دکترین مزبور هستند، خواهد گردید.

4- قاعدة عمل متقابل¹⁹

رأي دادگاه در دعوي هیلتون علیه گایوت که طی آن مفهوم رعایت نزاکت به طور غیرقابل تفکیکی با قاعدة عمل متقابل مرتبط گردید، ویژگی هایی را که برای اصل نزاکت برشمردیم به شدت محدود کرده است. در دعوي مزبور مطروحه در دادگاه فدرال، خواهان يك شرکت فرانسوی بود که براساس حکم صادره از يك دادگاه فرانسوی علیه چند تن از اتباع آمریکایی اقامه دعوي نموده بود. دادگاه فدرال بدون ورود در ماهیت دعوي، به نفع

19. Reciprocity.

خواهان حکم صادر نمود. در مرحله پژوهشی دیوان عالی با اتخاذ موضعی که حاکی از روشن‌بینی آن درخصوص معتبر شناختن احکام خارجی بود، اشعار داشت که نظر به اینکه فرانسه برای آرای صادره از محاکم آمریکا اعتبار و نفوذی قائل نیست، حکم صادره از دادگاه فدرال نقض می‌گردد. دیوان در توجیه رأی خود چنین اظهار داشت:

« صدور این حکم به اعتبار اینکه حاوی قاعده عمل متقابل است، به این معنی نیست که ما جان‌بدار تلافی‌جویی یا نظریه انتقام شخصی به لحاظ ظلمی که فردی به دیگری روا داشته است می‌باشیم، بلکه صدور چنین حکمی به جهت این است که حقوق بین‌الملل در مقیاس وسیعی بر پایه رفتار متقابل و به عبارتی دیگر، عمل و عکس‌العمل استوار است و به موجب اصول آن که از طرف اکثریت ملل متمدن پذیرفته گردیده و همچنین به موجب اصل نزاکت که در مورد قبول کشور ما است - و ما به عنوان یک تکلیف قضایی بایستی

بدان واقف بوده و آن را محترم
شمريم - حکم خارجي، علي‌الاطلاق و
في‌نفسه نمي‌تواند قطعي و لازم الاجرا
تلقی گردد».

قاضي فولر رئيس ديوان عالي در رأي
مخالف خود چنين استدلال نمود که دکترین
اعتبار قضیه محکوم‌بها به همان اندازه که
در مورد آرای صادره از محاکم داخلي
قابل اعمال است، درباره احکام خارجي
نيز نافذ مي‌باشد، و رأي خود را به اصل
منبعث از نظم عمومي مستند نمود که
اختلافات بايد به هر تقدير در نقطه‌اي
مختومه اعلام گردند. مشارالیه همچنين
استدلال نمود که پذيرش اصل عمل متقابل
فقط به نفع دولتها است، نه دادگاه‌ها.
مع ذلك به نظر مي‌رسد که نظر اکثریت
در مورد اینکه روابط دو جانبه و
متقابل، سنگ زیربنای حقوق بين‌الملل را
تشکیل مي‌دهد، صحيح است. زیرا غالباً فقط
همین احساس خطر بالقوه و ناشی از
معامله به‌مثل است که ملتی را وامی‌دارد
تا از منافع خاص خود به نفع مصالح ساير
ملل چشم‌پوشي کند. به‌طوري که مي‌توان گفت

اجرای احکام دادگاه‌های خارجي... ❖ 197

امروزه از دکترین عمل متقابل به عنوان مبنای شناسایی احکام خارجی، در بیشتر نقاط جهان یاد می‌شود. به هر حال اعمال دکترین مزبور توسط دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوی هیلتون بعداً با مخالفت اجماعی نویسندگان حقوق روبرو گردید.

نخستین دلیل این مخالفت توجه به نکته بود که شرط عمل متقابل در حقیقت و اصولاً به زیان ذی‌نفع حکم اصلی تمام می‌شود؛ در حالی که بدیهی است نه تنها نباید او را به خاطر احکام و تصمیمات محاکم کشور خودش مقصر دانست، بلکه به عنوان یک انتظار مشروع، حقوق او در خارج از مرزهای کشور متبوعش نیز باید محترم شمرده شود. تجزیه و تحلیل عمیق‌تر از رأی هیلتون این مسأله را آشکار می‌سازد که رأی مزبور به هیچ یک از دو هدف مورد نظر خود نائل نگردیده است. در دعوی مزبور، دادگاه دامنه رأی خود را محدود به مواردی نمود که در آنها یکی از اتباع کشور الف پس از اقامه دعوی علیه تبعه کشور ب، در دادگاه کشور متبوع خود حکمی علیه خواننده تحصیل می‌کند و سپس درصدد به اجرا گذاشتن حکم

مذبور در کشور ب برمی آید. از حکم دیوان عالی چنین مستفاد می‌گردد که رأی صادره از کشور الف در مورد حل اختلاف فیما بین دو نفر از اتباع آن کشور و یا بین یک تبعه بیگانه و تبعه کشور الف (یعنی اصحاب دعوی به هر حال آمریکایی نیستند) قطعی خواهد بود. به این ترتیب سیاست دادگاه در مورد عدم شناسایی احکام خارجی بدون وجود شرط عمل متقابل، در ابتدا ناظر به آرای صادره از محاکم بیگانه علیه خواندگان آمریکایی بود، و بعضی از نویسندگان و مفسران حقوقی علت اصلی اتخاذ چنین موضعی را حفظ مصالح اتباع آمریکایی دانسته‌اند. مع ذلك اگر چنین برداشتی صحیح باشد، باید گفت که دادگاه (در رأی هیلتون) مسئله صحت و منصفانه بودن رأی صادره از کشور الف را نادیده گرفته است؛ زیرا هرچند حفظ و صیانت اتباع خود در قبال احکام غیرمنصفانه صادره از محاکم خارجی، به‌عنوان یکی از علائق ارزشمند و انحصاری هر دولتی مورد قبول است، اما حمایت از اتباع در برابر احکام خارجی منصفانه (و در نتیجه عدم اجرای حکم منصفانه علیه

اتباع خود) به هیچ وجه نباید مورد توصیه و تشویق قرار گیرد.

باید گفت اگر رأی دیوان عالی در دعوی هیلتون صرفاً به عنوان کوششی تلقی گردد که مرجع مزبور برای تأمین شناسایی و اعتبار احکام صادره از دادگاه‌های آمریکا در خارج مصروف نموده، پس رأی مذکور به هدف مطلوب خود نائل نگردیده است.

(درخواست اجرای احکام صادره از دادگاه‌های آمریکا حتی امروز نیز در خارج از ایالات متحده با موفقیت روبرو نمی‌شود. با مقایسه اجرای محدود قاعده مقرر در رأی هیلتون نسبت به احکام صادره علیه خوانندگان آمریکایی از یک طرف، و خط‌مشی‌های معمول سایر کشورها در مورد عمل متقابل، از طرف دیگر می‌توان گفت که تأثیر رأی مذکور به عنوان وسیله‌ای برای متقاعد نمودن سایر کشورها نسبت به قبول و معتبر شناختن احکام خارجی (از جانب آمریکا)، تقلیل یافته است. برای مثال، رأی هیلتون نتوانست مانع از رسیدگی ماهوی دادگاه‌های فرانسوی نسبت به احکام صادره از محاکم

آمریکایی گردد و ظاهراً علت‌العلل اتخاذ چنین موضعی از طرف فرانسه در قبال احکام خارجی، دکترین خشن عمل متقابل متخذه توسط محاکم آلمان بوده است. مهمترین عاملی که بیش از اندازه به اعتبار احکام صادره از دادگاه‌های آمریکا در خارج لطمه وارد نموده همان رأی هیلتون است؛ زیرا کشورهای واجد شرط عمل متقابل، از رأی مزبور چنین نتیجه می‌گیرند که ایالات متحده هیچ یک از آرای آنها را معتبر نخواهد شناخت. بنابراین قاعده مندرج در رأی هیلتون، محاکم آمریکایی را عملاً به مردود شناختن احکام صادره از کشورهای مزبور سوق داده و از این دور باطل، چیزی جز ناکامی در نیل به اهداف مربوط به شناسایی احکام خارجی نتیجه نگردیده و نخواهد گردید. علی‌هذا چنین به نظر می‌رسد که اعلام صریح محاکم آمریکایی به انصراف از اعمال دکترین عمل متقابل، مؤثرترین وسیله برای حصول به هدف اعتبار و شناسایی احکام دادگاه‌های آمریکا در بسیاری از کشورهای دیگر خواهد بود.

5- اعتبار قضیه محکوم بها²⁰

دلیل عمده ای که محاکم ایالات متحده برای احکام خارجی مالی عموماً همان اعتبار و نفوذ احکام صادره از ایالات داخلی را قائلند، همانا قاعده اعتبار قضیه محکوم بها است. هرچند که با تصریح قانون اساسی به شرط اعتبار و تمامیت احکام، اعمال قاعده مزبور (اعتبار قضیه مختومه) در ایالات داخلی یک الزام قانونی به شمار می‌رود، فلسفه وجودی «اعتبار امر مختوم» نیز در اجرای احکام محاکم خارجی را ملحوظ نظر بوده است. در این زمینه به نظر می‌رسد که ملاحظه اجمالی آثار دکترین مزبور در هر یک از اهدافی که تعقیب می‌نماید، در تبیین مطلب کمک مؤثری باشد.

هدف اول از این دکترین، جلوگیری از صدور دو رأی درباره موضوع واحد و اتلاف امکانات و منابع قضایی است. در این خصوص صاحب نظران بر این عقیده اند که «نظم عمومی ایجاب می‌نماید که دعوی و مخاصمه در نقطه ای مختومه اعلام گردد» و

20. Res Judicata.

این امر یکی از غایات اصلی قاعده مذکور است. آنچه که در بادی امر جلب نظر می‌کند این است که هدف اخیرالذکر یعنی پرهیز از دوباره کاری، در ایالات متحده بیشتر از کشورهای اروپایی به چشم می‌خورد و همین امر در حقیقت انگیزه اصلی در تدوین قواعد ناظر بر دعوی متقابل الزامی، قاعده منع تجزیه علت‌های مختلف یک دعوی، اقامه دعوی مختلف با دادخواست‌های متعدد و علیه خواندگان اصلی یک دعوی، و ورود ثالث و غیره می‌باشد. مع ذلك اینکه در مرحله رسیدگی مجدد به اختلاف قطعاً همان رأی نخستین صادر گردد، حتمی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا وجود اختلاف فی‌مابین هیأت منصفه، نظریات گوناگون قضات در انتخاب قانون حاکم و بالاخره تغییرات محسوس در وضع ظاهری شاهد داوطلب هنگام ادای شهادت، ممکن است به صدور آرای متناقضی - حتی در میان ایالات داخلی - منجر گردد. بدیهی است در صورتی‌که حکم اصلی براساس محاکمه در یک کشور خارجی صادر شده باشد، امکان وجود اختلافات اساسی در آیین دادرسی، ادله اثبات دعوی، انتخاب قانون حاکم و

طرز تلقی غالب از سیستم و نحوه قضا در کشور خارجی، احتمال صدور آرای متضاد را تشدید می‌نماید؛ بویژه اگر کشور خارجی از سیستم حقوق مدون برخوردار باشد. از طرف دیگر مخالفت با بروز چنان نتایج معارضی در موارد متعدد، مستلزم نفي اعتبار حداقل يك سیستم حقوقی خواهد بود.

برای احتراز از وقوع چنین امری و اگر قرار است که سیستم دادرسی اختلافات، همچنان اعتبار خود را به‌عنوان يك نهاد حقوقی حفظ نماید، ناگزیر باید این فرض را بپذیریم که این سیستم عموماً به‌نتیجه مطلوب نائل می‌آید. تنها حد جاری بر این قاعده، حصول اطمینان در مورد این مسأله است که آیا آیین دادرسی و قواعد شکلی مورد استفاده در محاکم کشور الف، به‌نحو معقولی برای کشف حقیقت به‌کار گرفته شده و دادگاه‌های مزبور، قوانین مناسب و عادلانه‌ای را پس از احراز واقع امر، اعمال نموده‌اند یا خیر؟ در نظر گرفتن این قید، به‌یقین موجب رعایت انصاف و عدالت بین اصحاب دعوی و نیز تحقق وحدت آرا در صورت دادرسی مجدد خواهد گردید.

اعتبار امر مختوم در مورد آرای محاکم خارجی، هدف دیگری را نیز تعقیب می‌کند و آن این است که با اعمال این قاعده و با معتبر شناختن احکام دادگاه‌های بیگانه، از صدور احکام معارض در سطح بین‌المللی جلوگیری می‌شود. در رد این استدلال چنین اظهار نظر شده است که: اولاً، عدم شناسایی احکام غیر عادلانه، صدور آنها را تقلیل داده و بالمآل تعارض احکام را موضوعاً منتفی خواهد نمود.

ثانیاً، امتناع از قائل شدن اعتبار امر مختوم (و بالنتیجه ورود در رسیدگی نسبت به حکم خارجی)، احتمالاً از تعداد آرای صادره از دادگاه‌های غیر صالح و نامتناسب خواهد کاست.

ثالثاً، اعتبار قضیه محکوم‌بها ممکن است تجارت و مراودات بین‌المللی را با توجه به نظرات افراد و توجهی که به صحت و نصفت حکم اصلی مبذول می‌گردد، حسب مورد تشدید و یا تضعیف نماید. مع ذلك بدیهی است که امنیت بازرگانی بین‌المللی از طریق شناسایی احکام خارجی تسریع و تقویت خواهد گردید.

هدف دیگری که مستقیماً با قاعده اعتبار امر مختوم مرتبط است، مساعدت و موافقت آن با شرایط اصحاب دعوی می‌باشد؛ زیرا اینکه احد از متداعیین را که قبلاً برای اثبات علت دعوی و یا دفاع، متحمل هزینه و صرف وقت گردیده مجدداً به ورود در تشریفات دادرسی ملزم نماییم، دور از انصاف است. در حقیقت وجود این ملاحظه و صرفه‌جویی در مصرف منابع و امکانات قضایی، پایه اصلی دکتترین مورد بحث را تشکیل می‌دهد. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که چنانچه براساس یکی از دلایل و قرائین ممکن، رأی نخستین صادره از کشور الف به اقرب احتمال غیرعادلانه باشد، بررسی مجدد اعتبار و صحت آن، در حقیقت اقدامی در جهت برقراری عدالت و نصفت در مورد اصحاب دعوی خواهد بود. حاصل کلام آنکه اصل این است که قاعده اعتبار قضیه محکوم‌بها علی‌الاطلاق ساری و جاری است؛ مگر اینکه به دلیل موجهی، الزام یکی از طرفین دعوی نسبت به مفاد حکم صادره، برخلاف اصول عدل و انصاف تشخیص داده شود. ما در بخش آینده به بررسی بعضی از مواردی خواهیم

پرداخت که برحسب آنها قاضی مکلف به ارزیابی و بررسی اصل نصفت در برابر اعتبار قضیه مختوم می‌باشد (تا سرانجام بتواند یکی از آن دو را برگزیند).

ب - عواملی که با منصفانه بودن حکم خارجی صادره در دعوی خاص ارتباط دارند²¹

1- صلاحیت دادگاه

قانون تجدیدنظر در قانون تعارضات (قوانین - محاکم) چنین مقرر می‌دارد:
حکمی که از دادگاهی غیر صالح صادر گردیده و به این دلیل در معرض بطلان و نقض توسط دادگاه دیگر همان ایالت قرار دارد، در ایالت دیگر معتبر و لازم‌الاجرا شناخته نخواهد گردید.

این اصل عموماً در میان حقوقدان آمریکایی به «صلاحیت موضوعی»²² شهرت دارد. این مسئله وقتی مصداق پیدا می‌کند که برای مثال یکی از دادگاه‌های عمومی کشور الف درباره یک دعوی تجاری حکمی صادر کرده باشد؛ در حالی که رسیدگی به

21. ظاهراً منظور این است که هنگام بررسی اجرای حکم خارجی، عواملی ملحوظ است که به نحوی با منصفانه بودن حکم مذکور نیز ارتباط دارد. (م.)

22. Subject matter Jurisdiction.

موضوع در صلاحیت محاکم تجاری (اختصاصی) است و یا وقتی که حکم صادره از حد نصاب مالی دادگاه پایین‌تر، تجاوز نموده باشد.

در این‌گونه موارد ملاحظات عدل و انصاف مصداق داشته و قابل اعمال می‌باشد؛ زیرا قانونگذار کشور الف خود، صلاحیت محاکم را تعیین و در برخی موارد - مانند آنچه که فوقاً ذکر شد - دادگاه رسیدگی‌کننده را از استماع دعاوی واجد ماهیت و یا اهمیت خاص ممنوع کرده است. البته به‌عنوان يك تالی فاسد ممکن است بررسی صلاحیت موضوعی محاکم کشور الف و سپس معتبر شناختن احکامی که در آن کشور باطل دانسته شده است، انگیزه‌ای برای عدم توجه به آیین دادرسی در آن کشور شده و بالمآل به کدورت و تیرگی در روابط کشور الف و کشور ب منتهی گردد.

به‌علاوه باید گفت که بررسی صلاحیت موضوعی با موانع شدیدی به‌شرح زیر مواجه گردیده است:

اولاً، برای دادگاه کشور ب بسیار مشکل است که درباره این مسئله اظهارنظر نماید که آیا دادگاه کشور الف در

رسیدگی به موضوع از صلاحیت خود تجاوز کرده است یا خیر؟ و در صورتی که پاسخ مثبت است، آیا این امر از جهات عدم اعتبار رأی، طبق قوانین کشور الف می‌باشد یا خیر؟ بدیهی است که محکمة کشور الف در اظهارنظر و اخذ تصمیم درباره مسائل مربوط به صلاحیت خود نسبت به محکمة کشور ب، اولی و اصلح است و تجدید رسیدگی توسط محکمة خارجی (کشور ب) ممکن است به منزلة عدم احترام به نهادهای حقوقی کشور الف تلقی گردد.

ثانیاً، احتمال دارد که رسیدگی در کشور الف کاملاً صحیح و دقیق انجام گرفته باشد که در این صورت تکلیف به رسیدگی مجدد، مستلزم اتلاف امکانات قضایی خواهد بود.

با عنایت به مراتب بالا به نظر می‌رسد آنچه در نتیجه ارزیابی جوانب امر و مصالح مختلف به عنوان بهترین و مؤثرترین خطمشی به دست می‌آید، این باشد که:

اولاً: بار اثبات این امر که آیا صلاحیت محکمة کشور الف اساساً محل تردید می‌باشد، برعهده طرف معترض قرار گیرد.

ثانياً: تا تعیین تکلیف حکم مورد اعتراض در کشور الف، اجرای آن (در کشور ب) به حال تعلیق درآید.

2- صلاحیت (دادگاه کشور الف) نسبت به اصحاب

دعوی

مسئله تعیین مبانی قابل قبول صلاحیت برای اعمال قانون در مورد خاص و نسبت به طرفین خاص، موجب بروز اختلاف نظر عمیقی در مسئله شناسایی احکام خارجی گردیده است. به طور کلی موازین حقوق بین الملل این مسئله را تجویز نمی‌کند که کشوری قوانین خود را در مورد اشخاصی که با آن رابطه محسوسی ندارند، قابل اعمال بدانند. برای این اساس حکمی که به دلیل اعمال «صلاحیت قضایی»²³ غیرقابل قبول در کشور ب صادر گردیده است، معتبر شناخته نمی‌شود. اصولاً در ایالات متحده شناسایی و تنفیذ حکم خارجی که خوانده آن هیچ‌گونه ارتباط اساسی با کشور محل صدور حکم

23. Judicial Jurisdiction.

ندارد، مخالف قانون اساسی خواهد بود. در مقاله‌ای که اخیراً منتشر شده اهداف این سیاست قضایی ذکر گردیده است که ما ذیلاً به آن اشاره می‌نماییم:

هدف اصلی از بررسی «صلاحیت قضایی»، حصول به این اطمینان است که آیا اقامه دعوی علیه خواننده و الزام او به حضور در محاکم کشور الف، به حق صورت گرفته است یا خیر؟ در این رابطه بررسی این مسئله که کشور الف چه نوع ارتباطاتی را برای احراز و اعمال صلاحیت محاکم خود در مورد اتباع خارجی کافی و لازم می‌داند، ممکن است به‌عنوان اماره‌ای بر رعایت عدالت در آیین دادرسی همان کشور تلقی گردد. عامل دیگری که معمولاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد این است که آرای صادره علیه خواندگانی که با کشور محل صدور حکم ارتباط مختصری دارند، ممکن است به‌عنوان احکام غیابی محسوب شوند. البته باید گفت که بررسی اعتبار حکم خارجی بر مبنای صلاحیت قضایی، از این جهت که تقریباً به سهولت انجام پذیر است، از مزیتی خاص برخوردار می‌باشد؛ زیرا در این بررسی نیازی به ورود در ماهیت و یا

ضوابط قانونی که در خصوص مورد به کار رفته، نخواهد بود و دادگاه کشور ب فقط باید در مسئله را احراز کند که آیا بین خوانده و کشور الف به آن اندازه ارتباط وجود داشته است که اعمال صلاحیت قضایی او را توجه نماید؟ اگر وجود چنین رابطه‌ای ثابت گردد، محاکم کشور ب حکم صادره را معتبر خواهند شناخت مگر اینکه جهت دیگری، رد قطعیت حکم را اقتضا نماید.

اخذ تصمیم در باره اعتبار و صحت صلاحیت محکمة کشور الف توسط کشور ب، ممکن است منوط و موقوف به چهار شرط زیر گردد:

(1) تأمین شرایط ناظر بر صلاحیت

محاکم در کشور الف،

(2) تأمین شرایطی که توسط کشور ب

برای احراز صلاحیت محاکم خود نسبت

به اشخاص مقرر گردیده است،

(3) تأمین هر دو شرط فوق‌الذکر،

(4) تأمین يك استاندارد بین‌المللی

ناظر بر صلاحیت.

ظاهراً در قانون «تجدیدنظر در قانون

تعارضات» (قوانین - محاکم) شرط چهارم

با این عبارت پذیرفته شده است: «در صورتی که روابط شخصی با یک دولت به اندازه ای باشد که اعمال صلاحیت قضایی آن دولت نسبت به شخص را عقلاً موجه سازد، دولت مزبور می‌توان آن صلاحیت را اعمال نماید». به نظر می‌رسد که این ضابطه مؤثرترین و در عین حال کم‌زیان‌ترین ابزار برای دستیابی به اغلب اهداف مورد نظر در رابطه با منصفانه بودن احکام خارجی است. مع ذلك همان‌طور که قبلاً در بحث صلاحیت محکمه کشور الف ذکر شد، این شرط که حکم صادره در خود کشور الف از اعتبار برخوردار باشد، باید به‌عنوان شرط مکمل (در هنگام شناسایی حکم خارجی) ملحوظ قرار گیرد.

بدیهی است که مشکل عمده در اعمال یک ملک بین‌المللی همانا در تعیین آن ملک و استنادارد بین‌المللی قابل اعمال است. در این رابطه آنچه را که می‌توان تا حدی با اطمینان اظهار داشت عبارت است از برخی ادعاهای ثانویه در مورد وجود صلاحیت قضایی²⁴ که آشکارا مورد

24. Claims to... - Secondary claims to Judicial Jurisdiction

منظور دقیق نویسنده از این اصطلاحات روشن نیست، خصوصاً تفکیک آنها به «ثانویه و...» ولی با توجه به عبارت

اجرای احکام دادگاه‌های خارجی... ❖ 213

قبول جامعه جهانی است و نیز بعضی ادعاهای (اولیه) نسبت به وجود صلاحیت قضایی²⁵ که به احتمال زیاد در رابطه با کشورهای دیگر ایجاد اشکال خواهد نمود. در میان ادعاهای دسته اول می توان از اقامت مستمر خواننده، توافق قراردادی نسبت به دادگاه صالح و صلاحیت در مورد خواهان در رابطه با دعوی متقابل خواننده، نام برد که شاید بتوان به این موارد، علت دعوی که ناشی از ارتکاب فعل یا ترك فعل موجب مسئولیت مدنی باشد و یا اشتغال به تجارت در داخل يك کشور را نیز اضافه نمود. اما ادعای اولیه یا بعدی وجود صلاحیت قضایی، از این حیث که

بعدي ظاهراً قصدش این است که نشان دهد صلاحیت کشور الف برای صدور حکم ممکن است به لحاظ مواردی از قبیل اقامت مستمر خواننده در آنجا یا ... باشد. این صلاحیت علی القاعده از جانب محکوم له حکم خارجی ادعا می شود تا بتواند دستور اجرای حکم خارجی به نفع خود را دریافت کند. (م.)

25 . . Claims to... - Secondary claims to Judicial Jurisdiction .

منظور دقیق نویسنده از این اصطلاحات روشن نیست، خصوصاً تفکیک آنها به «ثانویه و ...» ولی با توجه به عبارت بعدي ظاهراً قصدش این است که نشان دهد صلاحیت کشور الف برای صدور حکم ممکن است به لحاظ مواردی از قبیل اقامت مستمر خواننده در آنجا یا ... باشد. این صلاحیت علی القاعده از جانب محکوم له حکم خارجی ادعا می شود تا بتواند دستور اجرای حکم خارجی به نفع خود را دریافت کند. (م.)

احتمالاً موجب بروز پاره‌ای بی‌عدالتی‌ها در مورد خواننده و یا اختلاف در جریان محاکمات خواهد گردید، شایان توجه بیشتری می‌باشد.

بنابه قول مشهور، این‌گونه دعاوی در ابتدا از ماده 14 قانون مدنی فرانسه ناشی گردیدند؛ قانونی که در بحبوحه جنگ فرانسه با بقیه کشورهای اروپایی تدوین شده و طبعاً منعکس‌کننده احساسات خصمانه نسبت به خارجی‌ان می‌باشد. مفاد ماده 14 قانون مذکور چنین مقرر می‌دارد که محاکم فرانسه صلاحیت دارند نسبت به کلیه دعاوی که توسط یکی از اتباع فرانسه علیه هر کس دیگری اقامه گردیده باشد، رسیدگی نمایند و در این امر محل اقامت خواننده و یا محل وقوع اعمال (منشأ دعوی) مدخلیت ندارد. در یک سیستم حقوقی دیگر، همان‌طوری که در آیین دادرسی مدنی آلمان هم تصریح گردیده، در صورتی که شخص غیرمقیم، مالک دارایی‌ها و اموالی در آلمان باشد، به دادگاه‌های آن کشور صلاحیت نامحدود و وسیع رسیدگی تفویض شده است. هرچند در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که حقوقدانان آمریکایی نسبت به

این نوع احراز صلاحیت که آشکارا غیرمنطقی است، واکنشی منفی نشان داده‌اند، لیکن با بررسی دقیق‌تر روشن می‌گردد که صلاحیت محاکم ایالتی در آمریکا در مورد رسیدگی به دعاوی شبه مالی، دارای وجوه اشتراکی با ما نحن فیه می‌باشد؛ زیرا هر چند از نظر تئوری، صلاحیت در دعاوی شبه مالی فقط منحصر به مبالغ اموال توقیف شده در هنگام تقدیم دادخواست و شروع دعوی می‌باشد، لیکن در عمل، به دلیل فقدان مقررات «اجازه حضور محدود و مشروط»²⁶ به خوانده، از این حد تجاوز می‌نماید. به موجب این قاعده و مقررات (حضور محدود و مشروط)، خوانده می‌تواند بدون اینکه خود را مشمول صلاحیت شخصی دادگاه سازد، در ماهیت دعوی دخالت (و دفاع) نماید. علی‌هذا و در غیاب چنین مقرراتی، خوانندگان این‌گونه دعاوی که عملاً با ضبط اموال توقیف شده خود مواجه می‌باشند، ناگزیر به دفاع در ماهیت نزدیک مرجع نامتناسب می‌شوند که این امر برای آنها تبعاتی را به دنبال خواهد داشت.

26. Limited appearance.

سومین و آشناترین مبنای ادعای وجود صلاحیت قضایی که صحت آن محل تردید می‌باشد، ابلاغ اخطاریه‌ها و اوراق قانونی به خواننده در قلمرو قضایی یک کشور است. این مبنای صلاحیت که در حقیقت بر مفاهیم قدرت (و حاکمیت قضایی دولت) استوار است، مبنای سنتی اعمال صلاحیت قضایی در «کامن‌لو» بوده و آشکارا با سیستم حقوق مدون بیگانه است؛ زیرا در کشورهای دارای حقوق نوشته چنین فرض شده است که صلاحیت، قبل از آغاز رسمی دعوی نیز وجود دارد و مرحله ابلاغ اوراق قانونی در حقیقت کاشف از آن صلاحیت و ضرورت آن فقط برای اخطار و اطلاع (خواننده) می‌باشد و موجد صلاحیت رسیدگی به دعوی نیست.

3- وضعیت آیین دادرسی کشور الف

در این خصوص آنچه که باید مورد ملاحظه اصلی قرار گیرد، مسئله اخطار به خواننده و امکان دفاع برای او می‌باشد. تجدیدنظر در قانون ناظر به تعارضات (قوانین - محاکم) اشعار می‌دارد:

« صلاحیت قضایی یک ایالت نسبت به شخص در صورتی قابل اعمال است که

روش معقولي براي آگاهي شخص خواننده از دعوي معمول گرديده و به او فرصت کافي براي عرضه دفاعيات داده شده باشد. بنابراین صرف حضور شخص در قلمرو قضايي آن ايالت مؤثر در مقام نيست».

در ايالت متحده آمريکا حکم صادره عليه خواننده اي که از اقامة دعوي بي اطلاع بوده و يا فرصت دفاع به او داده نشده باشد، به استناد اصل رعايت جريان صحيح قانوني، معتبر و مجري شناخته نخواهد گرديد.

شکل ظاهري اخطار يه و اينکه مشابه نمونه هاي آن در آمريکا باشد، شرط نيست؛ بلکه اخطار يه بايستي با محاسبه دقيق، خواننده را از دعوي مطلع سازد و به او فرصت کافي براي تهيه دفاعيه بدهد. مع ذلك پاسخ به اين سؤال نسبتاً آسان که چه نوع اخطاري در دعوي به خصوص، معقول و منطقي تلقي مي گردد، چندان سهل نخواهد بود. در اين مورد مي توان به دعوي بويوين عليه تالكوت²⁷ اشاره کرد که طي

27. Boivin V. Talcott.

آن، دادگاه از شناسایی حکم محکمه «کَبِک» به این دلیل که تنها نحوه اطلاع مقرر در قوانین کَبِک از طریق آگهی در جرایم می‌باشد ولی در این مورد دادگاه از اختیار خود در مورد اطلاع واقعی به خواننده استفاده کرده است، استنکاف ورزید.

عامل دیگری که در شناسایی احکام خارجی باید مورد عنایت قرار گیرد، به‌طور کلی منصفانه بودن آیین دادرسی کشور الف می‌باشد؛ توضیح اینکه هرچند ممکن است محاکم آمریکایی از پذیرش و تنفیذ رأی صادره از کشور خارجی که از نظر آیین دادرسی و قواعد شکلی محاکمه، با سیستم مورد عمل آنها در تعارض آشکار می‌باشد اکراه بیشتر داشته باشند، اما صرف این اختلاف و تعارض به معنای عدم شناسایی حکم خارجی نخواهد بود. برای مثال مقررات ناظر به محاکمه توسط هیأت منفصله، ادلة اثبات دعوی و غیره، رأی قطعی صادره از کشور الف را مخدوش نخواهد ساخت و حکم خارجی فقط در صورتی فاقد اعتبار و ملغی‌الاثرباشد شناخته خواهد شد که محکمه کشور الف در احراز ماهیت

امر از آنچنان روش خودسرانه و دلخواهی استفاده نموده باشد که مغایر با برداشت ما از «عدالت طبیعی» باشد.

البته از آنجا که اغلب احکام خارجی که تقاضای اجرای آنها در ایالات متحده گردیده است، از ممالکی صادر شده‌اند که از سیستم‌های حقوقی بسیار پیشرفته برخوردارند، امکان وقوع چنین وضعی بسیار بعید می‌باشد. به هر حال ایراد مشابهی که به احتمال زیاد مطرح می‌گردد این است که آیین دادرسی کشور الف در دعوی خاصی غیرمنصفانه بوده است. برای مثال احتمال دارد ایراداتی از قبیل شهادت کذب، ارتشای قاضی یا هیأت منصفه و یا اغوای خواننده در عرضه ناقص دفاعیات خود مطرح گردد. در انگلستان اعمال تقلب در صدور حکم به‌عنوان مانعی در شناسایی و اجرای این قبیل احکام تلقی می‌گردد. و به‌همین ترتیب سایر کشورهای اروپایی نیز شناسایی احکام خارجی ناشی از تقلب را امر مغایر با نظم عمومی می‌دانند. برخلاف محاکم انگلیس، دادگاه‌های آمریکایی در صورتی که احراز نمایند که ابراد به تقلب در

صدور رأي، ناظر به مسائلي است که دادگاه کشور الف فرصت و امکان رسيدگي نسبت به آن را داشته (فرض مي شود که دادگاه خارج به موضوع تقلب مورد ايراد رسيدگي نموده است) معمولاً با ناپايده گرفتن ايراد، حکم خارجي را به اجرا مي گذارند. براي مثال اگر ايراد شود که حکم خارجي بر مبناي ادای شهادت دروغ و يا عرضه مدارك مجعول صادر گرديده است، ايرادات مزبور مورد قبول قرار نخواهند گرفت. برعکس اگر ايرادات و نوع تقلب مربوط به امري خارج از دعوي باشند، نظر به اينکه دادگاه (کشور الف) به طور طبيعي نمي تواند استه است نسبت به آنها امان نظر نمايد، در صورت اثبات، رأي خارجي را باطل و ملغي الاثر خواهد ساخت. براي مثال اگر خواهان اين شبهه را در خواننده القا نموده باشد که دعوي را مسترد کرده است، حکم ناشی از اين تقلب و اغوا قابل نقض مي باشد.

نکته ديگر اين است که مِلاك و ضابطة تشخيص استفاده از تقلب در تحصيل رأي، عرفاً همان ضوابطي هستند که در دادگاه مرجع درخواست شنا سايي حکم، معتبر و

مجري مي‌باشند و اين مسئله كه رأي صادره در کشور محل صدور حكم به اين دليل قابل نقض و ابطال نمي‌باشد، مؤثر در مقام نيست.

مسئله ديگر بررسي موضعي است كه در قبال احكام غيابي خارجي اتخاذ مي‌گردد. در اين مورد بايد گفت كه از آنجا كه امكان عدم رعايت اصول عدالت در مورد خواننده‌اي كه در محكمه‌كشور الف حضور نداشته، به مراتب بيشتر است، لذا كمتر احتمال دارد كه محاكم آمريكايي احكام مزبور را لازم‌الاجرا بشناسند. بنابراين بديهي است كه در مورد احكام غيابي، اولاً، محكمه‌كشور ب بايد صحت و مستند اعمال صلاحيت قضايي توسط کشور الف را دقيقاً مورد بررسي قرار دهد، و ثانياً، خواهان متقاضی اجرای حكم بايد اين امر را اثبات نمايد كه در مرحله دادرسي، بنا به دستور دادگاه کشور الف مدارك مثبت در مورد خسارت وارده را ارائه نموده است. با عنایت به مطالب فوق‌الذکر مي‌توان چنین استنتاج کرد كه اتخاذ خطمشی دیگری در مورد احكام غيابي، ممكن است اتباع بيگانه را به عدم حضور در

برابر محاکمی که حتماً و منطقیاً صلاحیت رسیدگی و دعوی اقامه شده علیه آنها را دارند، ترغیب نماید.

مسئله دیگر در شناسایی احکام خارجی، شرط «رعایت جریان صحیح قانونی»²⁸ توسط محکمه خارجی است که در رابطه با آن آرای متعددی از محاکم آمریکایی صادر گردیده است. آنچه که از آرای مزبور مستفاد می‌گردد این است که دادگاه‌های آمریکایی از شناسایی و اجرای رأی صادره از محاکم خارجی به لحاظ نقض اصل اجرای صحیح قوانین شکلی و صرفاً به این دلیل که قوانین و یا طرز عمل دادگاه خارجی، حتی به نحوی بارز، با قوانین و رویه دادرسی در دادگاه مرجع شناسایی حکم متفاوت می‌باشد، استنکاف نخواهند ورزید. برای مثال دیوان عالی آمریکا در رأی صادره در دعوی هیلتون علیه گایوت رویه معمول دادرسی در دادگاه‌های فرانسوی مبني بر پذیرش شهادت از راه نقل قول (شهادت سماعی) و بدون ادای سوگند و نیز قائل نشدن حق بازجویی از شهود را به منزله نقض اصل اجرای

28. Due Process of Law.

صحيح قانون و مغاير با نظم عمومي تلقي ننمود؛ هرچند که در حقوق آمريکا بازجويي از شهود عموماً به عنوان يك حق شكلي اساسي پذيرفته گرديده است. (براي اطلاع بيشتر همچنين رجوع كنيد به دعوي روتر فورد ايستيت (1944) در رابطه با ادلة اثبات دعوي و تشريفات دادرسي در فرانسه). در دعوي دونستان عليه هيگنيز (1893) چنين حكم داده شده که امتناع دادگاه خارجي از صدور اجازه براي بازجويي از شهود مطلع و مؤثر در نيويورك، قطعيت رأي صادره را زير سؤال نخواهد برد.

دادگاه چنين اشعار داشت:

«... حتي اگر در مانحن فیه چنين ملاحظه گردد که حقوق قانوني خوانده بعضاً مورد رعایت واقع نگردیده است، این امر في نفسه به اعتبار و یا قطعيت حكم صادره تا زماني که نقض و ابطال نشده باشد، خدشهاي وارد نخواهد نمود. اشتباهات قانوني واقعه در جريان محاکمه و یا در اثناي جريان دعوي را مي توان با تقاضاي پژوهش و یا درخواست

اصلاح حکم از محکمه صالحه مرتفع نمود؛ ولی باید توجه داشت که این اشتباهات نمی‌توانند به‌خودی‌خود به‌عنوان ایراد در دعوی مطروحه بر اساس رأی صادره مورد استفاده قرار گیرند. در صورتی که شخصی بر مبنای قرارداد منعقدہ در کشور خارجی، در کشور مزبور مورد تعقیب واقع گردد، قواعد شکلی و آیین دادرسی دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوی نسبت به او قابل اعمال بوده و شخص مزبور می‌بایستی در صورت داشتن هرگونه دفاع و ایرادی، به قواعد حاکم در حوزه قضایی مزبور استناد جوید و هرگونه اشتباه نیز می‌بایستی از مجرای طبیعی خود مورد بررسی و اصلاح قرار گیرد. مادام که شخص مذکور از این‌گونه قواعد و مقررات که به‌منظور اجرای متعارف عدالت در میان اتباع و یا مضمولان قوانین مزبور پذیرفته شده است استفاده نمی‌نماید، موردی برای شکایت وجود ندارد؛ چرا که او از اجرای عدالت محروم نگردیده است.

اجرای احکام دادگاه‌های خارجی... ❖ 225

در این مورد چنین فرض می‌شود که حقوق و تکالیف خواننده براساس قوانین ماهوی و شکلی کشور صادرکننده حکم، تعیین و تبیین شده و در پرونده امر نیز چیزی که مغایر با این فرضیه باشد وجود ندارد. علی‌هذا مسائل موضوعی و یا حکمی که توسط حکم صادره از محکمه خارجی مورد حل و فصل قرار گرفته‌اند نمی‌توانند در دادگاه‌های ما مورد ارزیابی و رسیدگی مجدد واقع شوند».

به همین نحوه دادگاه‌های نیویورک این‌گونه استدلال‌ات را نپذیرفته‌اند که محکمه خارجی به‌هنگام صدور رأی، اصل رعایت جریان صحیح قانون را نادیده گرفته است و یا نظم عمومی داخلی به واسطه مغایرت فروض قانونی ناشی از قواعد ناظر به ادله اثبات دعوی در کشور بیگانه با اصول مورد قبول در مرجع شناسایی حکم و یا توسط قواعد شکلی اداری که برای طرف دعوی (خواننده) حق دفاع در جلسه رسیدگی بدوی را قائل

نگردیده و فقط این حق را برای مرحله تجدیدنظر بعدی شناخته، مورد لطمه قرار گرفته است.

مختصر اینکه، بدون تردید موفقیت ایراد عدم رعایت اصل رعایت جریان صحیح قوانین شکلی در دادرسی، موقوف به اثبات این است که عدم رعایت تشریفات شکلی دادرسی به حدی بوده که موجب نقض اصول اساسی تأمین عدالت گردیده است. به عبارت دیگر صرف تفاوت آیین دادرسی معموله در مرجع صدور حکم با تشریفات مورد عمل در کشور مرجع شناسایی رأی خارجی، حتی اگر این تفاوت بسیار شدید و چشمگیر نیز باشد، در امر شناسایی احکام خارجی مؤثر و تعیین‌کننده نخواهد بود.

4- انتخاب قانون حاکم

تقریباً تا سال 1200 میلادی این تفکر ابتدایی وجود داشت که مرجع رسیدگی‌کننده همیشه باید قانون محلی خود را اعمال نماید. ولی از این تاریخ به بعد این نظریه پدیدار گردید که مرجعی که در صدد اعمال قانون است، باید مناسبت‌ترین و منطقی‌ترین قانون را - که الزاماً قانون

محلي نيست - در خصوص مورد اجرا نمايد. مع ذلك هنوز آشفته‌گي و ابهام در مورد مفهوم صلاحيت قابل اعمال يعني صلاحيت قضايي، صلاحيت صدور حكم و دستور قضايي و صلاحيت تقنيني،²⁹ از ميان نرفته است؛ به طوري كه هنوز روشن نيست آيا اگر ايالتي خود را براي وضع قانون در موارد خاص و يا رسيدگي قضايي به ماهيت دعوي و قاعده قانوني قابل اعمال نسبت به حقايق امر صالح بداند، اين احراز صلاحيت كافي است، يا بايد ايالت مزبور ارتباط بيشتر با اختلاف و اصحاب دعوي داشته باشد؟

در اين ميان مسئله‌اي كه از ارتباط بيشتر با موضوع برخوردار است تفكيك و تميز ميان ملاحظات مختلفي مي‌باشد كه در هذگام بررسي نحوه انتخاب قانون توسط كشور الف صورت گرفته، با ملاحظات كه در جريان احراز واقعيتهاي امر (توسط قاضي) به كار مي‌رود. تفاوت اوليه بين اين دو مسئله اين است كه بررسي جريان انتخاب قانون به مراتب سهلتر صورت مي‌پذيرد. در مرحله بررسي (عمل دادگاه كشور الف در)

29. Judicial Jurisdiction, Jurisdiction to prescribe, legislative Jurisdiction.

انتخاب قانون حاکم، اهداف اصلي اعتبار قضیه محکوم‌بها از قبیل صرفه‌جویی در مصرف امکانات قضایی و جلوگیری از ایذاء و تضییع حقوق طرف حاکم در دعوی، دچار وقفه و لطمه نمی‌شود؛ زیرا جز در موردی که براساس تقاضای طرف ذی‌ربط، دادگاه (کشور ب) احراز نماید که در انتخاب قانون اعمال شده به اندازه‌ای اشتباه صورت گرفته است که عدم شناسایی حکم خارجی را توجیه می‌نماید، دادرسی مجدد لزومی نخواهد داشت. در حقیقت در بعضی از موارد امکان دارد که واقعیات احراز شده (توسط دادگاه خارجی) مورد قبول و قطعی تلقی گردد، لیکن حکم با تغییر قانون حاکم بر مورد اصلاح شود. فایده دیگری که بررسی و محک زدن نحوه انتخاب قانون حاکم مترتب می‌باشد این است که تمام تصمیماتی که از طرف محکمه کشور ب مبنی بر نادرست بودن انتخاب قانون توسط دادگاه کشور الف اتخاذ می‌گردد، موجب و مستلزم عدم شناسایی و از اعتبار افتادن حکم خارجی نخواهد بود؛ با این توضیح که اگر قانون اعمال شده از طرف محکمه کشور الف (که به‌طور معمول قانون محلی

می‌باشد)، اصولاً مشابه با قانون کشور دیگری باشد که احتمالاً محکمه کشور ب آن را قابل اعمال می‌داند است، جریان انتخاب قانون توسط محکمه کشور الف حمل بر صحت خواهد شد.

ملاحظه دیگری که با آنچه قبلاً ذکر شد متفاوت می‌باشد این است که به احتمال زیاد، مصالح معتبر و اختصاصی کشور ب، از طریق انتخاب قانون توسط کشور الف، به نحوی خودسرانه و بدون ضابطه، بیشتر لطمه می‌بینند تا از رهگذر خطای احتمالی کشور الف در احراز واقعیات امر.

باید گفت که معمولاً هنگامی بررسی انتخاب قانون موضوعیت پیدا می‌کند که ایرادی مبني بر اعمال قانون نادرست از جانب محکمه کشور الف مطرح گردیده باشد؛ زیرا محاکم بعضی از کشورها ترجیح می‌دهند که علی‌رغم احراز عدم ارتباط موضوع اختلاف با سیاستها و خطمشی‌های خود، باز هم قانون محلی را قابل اجرا بدانند. در این صورت احتمالاً «نظم عمومی» کشور ب ایجاب می‌نماید که دادگاه از معتبر شناختن چنین حکمی، به ویژه در صورتی که اعمال قانون کشور ب اصلح

تشخیص داده شود، استنکاف ورزد. از طرفی دیگر، نظر به اینکه اعمال قانونی که صحیحاً انتخاب نگردیده به معنای عدم رعایت قاعده «جریان صحیح قانونی» نیز می‌باشد، لذا شناسایی این‌گونه آراء احتمالاً متضمن نفی اصل مزبور توسط کشور محل اجرای حکم خواهد بود. در اینجا ناگزیر از تفکیک میان آرای ایالات داخلی و احکام صادره از محاکم خارجی هستیم؛ زیرا اصل تمامیت و اعتبار احکام (مندرج در قانون اساسی آمریکا) مقرر می‌دارد که آرای محاکم ایالتی علی‌رغم وجود اشتباه فاحش از حیث قانون انتخاب شده، حتی اگر این اشتباه برخلاف اصول قانون اساسی باشد، معتبر شناخته گردند. صرفنظر از این استدلال که شرط مزبور، فقط به‌خاطر تسهیل عملکرد داخلی سیستم فدرال لازم می‌باشد، باید توجه داشت که در ایالات متحده مرجع دیگری به نام دیوان عالی وجود دارد که احکام معارض با قانون اساسی از نظر انتخاب و تشخیص قانون حاکم را مورد تجدیدنظر قرار می‌دهد. در حقیقت بررسی اینکه آیا کشور خارجی (الف) قانون صحیحی را انتخاب کرده است

یا خیر، در تعیین اینکه آیا طرز رفتار و برخورد آن کشور در برابر خارجیان عادلانه است یا نه، نقش مؤثری دارد.

مشکل دیگری است که ممکن است در رابطه با انتخاب قانون ایجاد شود موردی است که کشور الف تصمیم به اعمال قانون کشور ب اتخاذ می‌نماید، ولی در انتخاب قانون دچار اشتباه می‌گردد. اگر توجه داشته باشیم که کشورها می‌توانند قانون خارجی را اعمال کنند، و در عمل نیز از این اختیار استفاده می‌نمایند، و از طرف دیگر در تعیین قانون واقعی و قابل اجرا در خصوص مورد یقیناً با اشکالاتی مواجه می‌باشند، آنگاه معلوم می‌گردد که وقوع این اشتباه نیز محتمل است.

موضوع دیگری که در ارتباط با مشکلات ناشی از انتخاب قانون حاکم مطرح می‌گردد عبارت است از اینکه چه بسا شناسایی حکم کشور الف، به لحاظ ماهیت علت دعوی اصلی، به منزله نقص و مخالفت با مبانی نظم عمومی کشور ب باشد. برای مثال رأی صادره از محکمه فرانسوی مبنی بر الزام مردی به سرپرستی و تکفل از دامادش،

توسط محکمة آمريکايي معتبر شناخته نگرديد.

بر اين مبنا ممکن است احکام صادره از کشور الف که مبتني بر قماربازي و يا رباخواري باشند، به سرنوشت مشابهي (عدم اعتبار) دچار گردند. البته در صورتي که علت اقامة دعوي به موجب قوانين ماهوي کشور ب پذيرفته شده باشد، با آراي صادره از محاکم کشور الف اين گونه رفتار نخواهد شد. در حقيقت بايد گفت که سياست کلي، حداقل در موردی که قانون کشور الف صحيحاً انتخاب گردیده، دایر بر قبول و شناسايي احکام خارجي است؛ مگر اينکه علت اقامة دعوي اساساً با مفاهيم و برداشتهاي کشور ب از عدالت در تعارض باشد.

در صورتي که محکمة کشور ب با ايراد تعارض قانون انتخاب شده با نظم عمومي مواجه گردد، يکي از سه راه زير را مي تواند اختيار نمايد:

اولاً، حکم را به نفع خواهان اجرا کند،

ثانياً، از استماع دعوي مطلقاً استنکاف ورزد، و

ثالثاً، بدون اجبار در ورود به واقعیات (و ماهیت) دعوی، قانون محلی خود را نسبت به مورد اختلاف، اعمال و حکم جدیدی صادر نماید. اینکه دادگاه کشور ب باید کدام یک از سه شق فوق‌الذکر را برگزیند، اصولاً موکول به ارتباطی است که کشور الف و کشور ب با یکدیگر و در مورد دعوی مطروحه دارند. برای مثال، در صورتی که کشور ب اقامه دعوی حقوقی به منظور مطالبه خسارت از طرف زوجه علیه زوج را قانوناً ممنوع نموده باشد، اگر زوجین در کشور الف مقیم باشند که طرح چنین دعوی را مجاز می‌داند، رأی صادره بایستی معتبر شناخته گردد. به این ترتیب اگر از یک محکمه فرانسوی حکمی مبنی بر الزام مردی به تأمین هزینه زندگی داماد خود صادر گردد، چنین حکمی در صورتی که طرفین ذی‌ربط، تابعیت فرانسوی داشته باشند، باید قابل اجرا تلقی گردد. تأکیداً تکرار می‌کنیم در صورتی که محکمه کشور ب یک محکمه آمریکایی باشد، اعمال نظم عمومی شناخته شده در ایالات متحده و صدور یک حکم جدید، در صورتی که دعوی مطروحه اولاً از

طبیعتی خارجی برخوردار باشد، به منزله
نقض اصل رعایت جریان صحیح قانونی خواهد
بود.